



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۰۲

جلسه سی و ششم؛ سه شنبه ۱۴۰۱/۰۹/۸ (ویرایش اولیه)

خلاصه سیر بحث حکم نشر اسکناس اضافی

تا اینجا بیان کردیم پول‌های اعتباری، خودشان اصالت داشته و دارای ارزش و قیمت هستند؛ نه اینکه - نظیر حواله - نشانه و علامت برای چیز دیگری باشند. بله، نمی‌شود چیزی بدون علت مورد توجه مردم بوده و ارزش و مالیت داشته باشد، بلکه علت دارد و باید آن علت تحلیل شود. دلیلش هم می‌تواند امور متفاوتی باشد؛ مانند تعهد دولت، تعهد بانک، تعهد یک شخص و یا هیچ‌کدام از اینها نباشد بلکه اطمینان مردم باشد به اینکه در مقابل این پول به او کالا می‌دهند و کس دیگری یا نمی‌تواند و یا نمی‌گذارند که بی‌حساب و کتاب مثلش را چاپ و منتشر کند، و نظیر این امور. متنها همان‌طور که قبلاً توضیح دادیم، این موارد حیثیات تعلیلیه ارزش پول اعتباری هستند؛ نه حیثیات تقییدیه. و در اعتباریات - برخلاف عقلیات - مانعی ندارد که حیثیات تعلیلیه جدای از حیثیات تقییدیه باشد.

همچنین اشاره شد که قیمت و ارزش پول‌های اعتباری را می‌توان به سه روش محاسبه کرد:

روش اول اینکه اگر در جامعه‌ای نظام پولی دو پایه‌ای وجود داشته باشد، می‌توان ارزش پول‌های اعتباری را با پول رایج دیگر محاسبه کرد؛ نظیر اینکه اگر در جایی نظام پولی بر پایه طلا و نقره باشد، می‌توان قیمت طلا را بر حسب نقره و قیمت نقره را بر حسب طلا محاسبه کرد.

روش دوم اینکه ارزش آن را براساس ارزشهای خارجی محاسبه کنیم.

روش سوم اینکه می‌توان ارزش و قدرت خرید آن را با سبد کالا محاسبه کرد.

همچنین به این مطلب اشاره شد که بعضی از فقهای که می‌گویند نشر پول اضافی حرام است، یا به

اعتبار منع دولت می‌گویند و یا [احیاناً] به اعتبار عناوین محرم دیگری که بر آن بار می‌شود، در حالی که فرض ما در مسئله این است که تمام این عناوین را کنار می‌گذاریم و می‌خواهیم حکم نفس نشر پول فیزیکی اعتباری بیشتر را بدون اینکه هیچ عنوان محرم دیگری - اعم از غش، دروغ، سرقت، منع دولت به عنوان اینکه وظایف خاصی دارد نه به عنوان یک شخص حقوقی و هکذا - بر آن بار شود را بررسی کنیم. و دوباره هم این مطلب را تذکر می‌دهیم همان‌طور که سید یزدی رحمته‌الله فرمودند و اکثر اقتصاددان‌ها هم قائل به آن هستند، خود پول اعتباری مالیت دارد؛ نه اینکه حواله باشد. نتیجه‌اش هم این می‌شود که اگر کسی پول دیگری را تلف کند و مثلاً آتش بزند با اینکه بدهکار اوست، مال او را تلف کرده است برخلاف جایی که مثلاً حواله او را آتش بزند که گفته نمی‌شود مالش را تلف کرده است، لذا می‌تواند آن حواله را عوض کرده و دوباره صادر کند و یا پول آن حواله را خودش یا دیگری بپردازد.

مثال دیگر اینکه اگر کسی پول خود را گم کند، خود شیء دارای مالیت را گم کرده است و دیگر نمی‌تواند به بدهکار یا بانک مراجعه کند و عوضش را بگیرد، اما اگر آن شخص از دیگری طلب داشت و در مقابل آن چک گرفت و آن را گم کرد، بدهکار بریء الذمه نمی‌شود و طلب‌کار می‌تواند به او یا به حاکم شرع مراجعه و اعلام کند چک گم شده است که در این صورت اگر ثابت شود، از او تعهد می‌گیرند که ادعایی در قبال چک قبلی نداشته باشد و پولش را به او پرداخت می‌کنند، کما اینکه امروزه نیز چنین است. بنابراین از اینجا معلوم می‌شود که پول خودش دارای مالیت است، و به این جهت ما «مال بودن» را در تعریف پول اخذ کردیم.

نظیر این مطلب را قبلاً در مورد شخصیت حقوقی بیان کردیم و توضیح دادیم که شخصیت حقوقی، عنوانی است که خودش می‌تواند مالک باشد؛ مثلاً الف به عنوان یک شرکت، مالک است و [در عین حال مال هم می‌باشد و] عده‌ای سهامدار آن هستند که البته نسبت آن سهامداران با این شرکت، قابل بحث است. عده‌ای در مورد شرکت‌های سهامی نیز متوجه مطلب نمی‌شوند و آن را به شرکت مدنی برمی‌گردانند و لذا در ذهنشان اشکال نسبت به آن منقذ می‌شود. در حالی که وقتی می‌گوییم دولت مالک است، به این معنا نیست که رئیس جمهور یا هیئت دولت مالک هستند، بلکه عنوان دولت مالک است. یا وقتی گفته می‌شود «زکات ملک فقر است» یعنی عنوان فقیر مالک است؛ نه زید و عمرو فقیر. و هکذا اراضی خراجیه که ملک مسلمین است، یک احتمالش این است که ملک عنوان مسلمین است - هرچند بحثی در آنجا وجود دارد - و هلم جراً. به هر حال پول این چنین است که خودش مالیت دارد، فرقی هم نمی‌کند علت مالیتش چه باشد، کما

اینکه کالاهای دیگر هم که مالیت دارند، به خاطر علل متفاوتی است؛ مثلاً هندوانه به خاطر اینکه به عنوان میوه مصرف می‌شود، طلا به خاطر اینکه می‌تواند به عنوان زینت یا اثر دیگری به کار رود، فلان دارو به خاطر اینکه بیماری را معالجه می‌کند و امثالهم که اینها به اصطلاح کالاهایی هستند که فایده مصرفی دارند. پول هم کالایی است که وسیله مبادله، ذخیره ارزش و امثال آن است و به خاطر این خواصی که دارد، مورد رغبت مردم بوده و در عین حال ندرت هم دارد و در نتیجه خودش مال می‌باشد.

و اشاره شد که برخی خواسته‌اند با تمسک به «لاضرر» حکم به حرمت نشر پول اعتباری بیشتر کنند، منتها ما در این استدلال مناقشه کردیم و گفتیم اولاً: معلوم نیست با چاپ و نشر پول بیشتر، حقی از دارندگان پول‌های اعتباری ضایع شده باشد. ثانیاً: خود مردم اقدام به داشتن پولی کرده‌اند که این خاصیت را دارد که ارزشش با افزایش عرضه کاهش پیدا می‌کند. ثالثاً: ضرر دارندگان اسکناس‌های اعتباری معارض با ضرر کسی است که اقدام به تولید و نشر اسکناس اضافی کرده است؛ چراکه محدود کردن سلطنت او و جلوگیری از ورود پول‌های اضافی به بازار، موجب ضرر اوست. بنابراین چون هر دو طرف متضرر می‌شوند، لامحاله «لاضرر» در ما نحن فیه جاری نیست.

تمسک به بعض وجوه دیگر برای اثبات حرمت نشر اسکناس اضافی

بعض وجوه دیگر از جمله دو روایت وجود دارد که ممکن است بعضی به آنها در ما نحن فیه تمسک کرده و استفاده کنند نشر پول اضافی حرام است. این وجوه عبارتند از:

۱. تمسک به صحیحۀ صفار:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ قَنَآةٌ فِي قَرْيَةٍ فَأَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَخْفِرَ قَنَآةً أُخْرَى إِلَى قَرْيَةٍ لَهُ كَمْ يَكُونُ بَيْنَهُمَا فِي الْبُعْدِ حَتَّى لَا تُضِرَّ إِحْدَاهُمَا بِالْأُخْرَى فِي الْأَرْضِ إِذَا كَانَتْ صُلْبَةً أَوْ رِخْوَةً؟ فَوَقَّعَ عليه السلام: عَلَى حَسَبِ أَنْ لَا تُضِرَّ إِحْدَاهُمَا بِالْأُخْرَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْحَدِيثُ.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ: كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى الْفَقِيهِ عليه السلام وَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ قَنَآةً أُخْرَى فَوَقَّعَ.^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۵، کتاب إحياء الموات، باب ۱۴، ح ۱، ص ۴۳۰ و الکافی، ج ۵، ص ۲۹۳ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۴۶ و من لا

مرحوم کلینی این روایت را از محمد بن یحیی العطار القمی ثقه از محمد بن الحسین نقل می‌کند که ظاهراً مقصود «محمد بن الحسن الصفار» است کما اینکه در بعض نسخ *الکافی* چنین آمده است. بنابراین سند روایت صحیح می‌باشد.

محمد بن الحسن الصفار می‌گوید: خدمت امام عسکری علیه السلام نامه نوشتم [و پرسیدم] شخصی در قریه‌ای قناتی دارد و شخص دیگری می‌خواهد در قریه خود قنات دیگری حفر کند، چه مقدار باید بین آنها فاصله باشد تا یکی به دیگری ضرر نرساند در صورتی که زمین سخت باشد چه مقدار و در صورتی که زمین سست باشد چه مقدار؟ حضرت مرقوم داشتند: به اندازه‌ای که یکی از آنها به خواست خدا به دیگری ضرر نزند.

راوی در این روایت از حضرت می‌پرسد که «اگر کسی در قریه‌ای چاه داشته باشد و شخصی بخواهد در قریه دیگری چاه بزند چقدر باید فاصله باشد که به او ضرر نزند» و از این سؤال راوی معلوم می‌شود که کأن نزد او مفروغ^۲ منه بوده که اگر ضرر بزند جایز نیست.^۲ [بنابراین از این روایت می‌توان استفاده کرد در ما نحن فیه هم اگر چاه و نشر اسکناس اضافی موجب ضرر دارندگان پول شود، جایز نخواهد بود.]

بررسی و نقد استدلال به صحیحۀ صفار

استدلال به این روایت را باید از دو جهت بررسی کنیم؛ جهت اول اینکه آیا به این روایت در مورد خودش عمل شده است یا خیر؟ می‌گوییم:

به حسب آنچه که گفته می‌شود ظاهراً مشهور به این روایت در مورد خودش عمل نکرده‌اند؛ چراکه قائل هستند ملاک جواز حفر چشمه یا چاه، در ارض صلبه پانصد متر و در ارض رخوه هزار متر است و اصلاً این

یحضره/الفقیه، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲. اینکه سائل بین ارض صلبه و رخوه فرق گذاشته، قاعدتاً به این جهت بوده که گفته‌اند اگر کسی بخواهد در ارض رخوه چاه و چشمه دیگری احداث کند باید هزار متر و در ارض صلبه پانصد متر با چاه قبلی فاصله باشد - کما اینکه مشهور فقهاء و بلکه شیخ طوسی^{*} می‌فرماید اجماع فرقه بر این مطلب است و - سائل این مطلب در ذهنش بوده و نسبت به آن شک داشته است، لذا از خدمت حضرت سؤال می‌کند و حضرت هم می‌فرمایند ملاک این است که یکی به دیگری ضرر نزند.

❖ الميسوط في فقه الإمامية، ج ۳، ص ۲۷۲:

و أما إذا حفر بئراً أو شق نهراً أو ساقية فإنه يملك حريمها حسب ما رسمناه فيما مضى و جملته أنه ما لا بد منه في استيفاء الماء و مطرح الطين إذا نضب الماء و كريت الساقية و النهر، و يكون ذلك على حسب الحاجة قل أم كثر. و قد روى أصحابنا أن حد البئر الناضح أربعون ذراعاً و روى ستون ذراعاً و روى أن حد القناة ألف ذراع في الرخو من الأرض و في الحزن منه خمس مائة ذراع، و قول النبي ﷺ: حد البئر أربعون ذراعاً يوافق ما قلناه، و في المخالفين من قال بالتحديد مثل ما قلناه.

رواية را ملاك قرار نداده اند.^٣ البتّه برخي^٤ اين روايت را ملاك قرار داده اند و بعضي^٥ هم هر دو را ملاك قرار

٣. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)، ج ١٩، ص ٦٢:

قوله (و العين ألف في الرخوة و خمسمائة في الصلبة)

يأجمع الفرقه و أخبارهم كما في «الخلاف» و عند علمائنا كما في «التذكرة» و عليه عمل الأصحاب كما في «التنقيح» و حكى عليه إطباق الأصحاب في «جامع المقاصد» و نسبه في «المسالك» تارة إلى إطلاق الأصحاب و اخرى إلى الأشهر. و في «الشرائع» أيضا أنه أشهر. و هو المشهور كما في «المختلف» و ما ذكر بعده فيما تقدّم. و قد سمعت ما في «الغنية» و به صرح في «النهاية» و ما ذكر بعدها أيضا مع زيادة «المبسوط و المهدّب».

حجّة الأصحاب - بعد الإجماع و الأخبار المرسله في «الخلاف» و أنّ التحديد أضبط و أقوى في رفع النزاع - ما رواه المشايخ الثلاثة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: يكون بين البئر إن كان أرضا صلبة خمسمائة ذراع، و إن كانت أرضا رخوة ألف ذراع. و عليه ينزل إطلاق ما دلّ على الفصل بالخمسمائة بأن يقيّد بما إذا كانت صلبة.

✓ التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ج ٤، ص ١٠١:

و هذه الرواية مع أنها خلاف المشهور مشتملة على كتابة رجل مجهول و كل من الكتابة و جهالة الراوي موجب للضعف. مع أن التحديد أضبط و أقوى في رفع النزاع.

✓ الخلاف، ج ٣، ص ٥٣٠:

حريم البئر أربعون ذراعا، و حريم العين خمسمائة ذراع. و به قال أبو حنيفة. و قال الشافعي: على قدر الحاجة إليه، و لم يحده، بل قال: على ما جرت به العادة. دليلنا: إجماع الفرقه و أخبارهم، و قد ذكرناها في الكتاب الكبير. و أيضا روي عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال: «حريم البئر أربعون ذراعا». و من قال أن ذلك ليس على جهة التحديد، فعليه الدلالة، لأن ظاهره التحديد.

✓ تذكرة الفقهاء (ط - القديمة)، ص ١٣٤:

مسألة حريم العين في الأرض الصلبة خمسمائة ذراع و في الرخوة ألف ذراع فإذا حفر انسان عينا في أرض موات صلبة و أراد غيره حفر اخرى تباعد عنه بخمسمائة ذراع و ان كانت رخوة تباعد بالف ذراع عند علمائنا

✓ جامع المقاصد في شرح القواعد، ج ٧، ص ٢٤:

قوله: (و العين ألف في الرخوة، و خمسمائة في الصلبة).

فليس للغير استنباط عين اخرى في هذا القدر، و مستنده النص و إطباق الأصحاب. و روي فيمن أراد أن يحدث قناة إلى جنب قناة أنه يتباعد بمقدار أن لا يضر أحدهما بالآخر و حريم البئر المعطن أربعون ذراعا و بئر الناضح ستون و للعين ألف ذراع في الأرض الرخوة و في الصلبة خمسمائة ذراع.

٤. مجموعة فتاوى ابن جنيد، ص ٢٢٣:

المشهور أنّ حريم العين ألف ذراع في الرخوة و خمسمائة في الصلبة (الى أن قال):

و قال ابن الجنيد: روي عن رسول الله صلى الله عليه و آله: أنّه يكون بين العينين في الأرض الرخوة ألف ذراع، و في الأرض الصلبة خمسمائة ذراع، و في بعض الحديث حريم العين خمسمائة ذراع، و قال: إذا استنبط الإنسان عينا في جبل و أشاحها (و أساحها، خ ل) و عمّر عليها مواتا بإذن الامام، و أراد مستنبط آخر أن يستنبط بقرب تلك العين لم يجز أن يكون استنباطه إلا فيما يجاوز خمسمائة ذراع في الأرض الصلبة و الألف في الأرض الرخوة و هي البطحاء في العرض من مجرى وادي تلك الناحية، قال: و قد يجوز أن يكون هذان الحدان مما الأغلب بهما زوال الضرر عن العينين جميعا، فإن استيقن الضرر بالعين المستحدثة على ماء العين القديمة لم يطلق له الحفر، فإن حفر فتبين الضرر بذلك فعموم قوله صلى الله عليه و آله: «لا ضرر و لا ضرار (إضرار، خ ل)» حاضر إقرار الثاني المحدث للضرر على الأول على إضراره به و موجب إزالة الضرر عنه، و لو ادعى الأول ذلك فقد روى عقبه بن خالد، عن

أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام أن البئر ينقاسان ليلة ليلة، فإن كانت الأخيرة أخذت ماء الأولى عوّرت الأخيرة، وإن كانت الأولى أخذت ماء الأخيرة لم يكن لصاحب الأخيرة على الأولى سبيل.

✓ مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج ٦، ص ٢٠٧:

مسألة: المشهور أن حريم العين ألف ذراع في الرخوة وخمسائة في الصلبة، لما رواه عقبة بن خالد، عن الصادق عليه السلام قال: يكون بين البئر وبين العين ألف ذراع في الرخوة وخمسائة ذراع، وإن كانت الأرض رخوة فألف ذراع. وقال ابن الجنيد...

و الاعتبار الذي ذكره ابن الجنيد من الضرر جيد لما ذكره، و لما رواه محمد بن علي بن محبوب قال: كتب رجل إلى الفقيه عليه السلام في رجل كانت له قناة في قرية فأراد رجل أن يحفر قناة أخرى فوقه كم يكون بينهما في البعد حتى لا يضر بالأخرى في أرض إذا كانت صعبة أو رخوة؟ فوقع عليه السلام على حسب أن لا يضر أحدهما بالآخر.

✓ كفاية الأحكام، ج ٢، ص ٥٥٣:

و اختلف الأصحاب في حريم العين، فالمشهور أنه ألف ذراع في الأرض الرخوة، و في الصلبة خمسائة ذراع. و ذهب ابن الجنيد إلى أن حدّه ما ينتفي معه الضرر. و مال إليه العلامة في المختلف و رجّحه الشهيد الثاني.

و مستند الأوّل الجمع بين قول الرسول ﷺ في رواية مسمع بن عبد الملك الضعيفة: ما بين العين إلى العين خمسائة ذراع و في رواية السكوني: ما بين العين إلى العين يعني القناة خمسمائة ذراع. و ما في بعض الروايات أنه ألف ذراع و بين رواية عقبة بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: يكون بين البئر إذا كانت أرضاً صلبة خمسمائة ذراع، و إن كانت أرضاً رخوة فألف ذراع، قال: و قضى رسول الله ﷺ في رجل احتفر قناة و أتى لذلك سنة، ثم إن رجلاً حفر إلى جانبها قناة، فقضى أن يقاس الماء بجوانب البئر، ليلة هذه، و ليلة هذه، فإن كانت الأخيرة أخذت ماء الأولى عوّرت الأخيرة، و إن كانت الأولى أخذت ماء الأخيرة لم يكن لصاحب الأخيرة على الأولى شيء و الجمع بحمل المطلق على المقيّد.

و مستند القول الثاني بعد استضعاف سند الأوّل الجمع بين ما دلّ على نفي الإضرار، و على جواز الإحياء من غير تحديد.

و هذا القول عندي أقرب، لقوله ﷺ: لا ضرر و لا ضرار، و لما رواه الشيخ عن محمد بن علي بن محبوب في الصحيح، قال: كتب رجل إلى الفقيه: في رجل كانت له رحاء على نهر قرية، و القرية لرجل أو لرجلين، فأراد صاحب القرية أن يسوق الماء إلى قريته في غير هذا النهر الذي عليه هذه الرحاء و يعطل هذه الرحاء، إله ذلك أم لا؟ فوقع عليه السلام: يتقي الله عزّ و جلّ، و يعمل في ذلك بالمعروف و لا يضارّ أخاه المؤمن. و في رجل كانت له قناة في قرية، فأراد رجل أن يحفر قناة أخرى فوقه، كم يكون بينهما في البعد حتى لا يضرّ بالأخرى في أرض إذا كانت صلبة أو رخوة؟ فوقع عليه السلام (عليه السلام): على حسب أن لا يضرّ أحدهما بالآخر إن شاء الله تعالى.

و روى الكليني بأدنى تفاوت، عن محمد بن الحسين في الصحيح، قال: كتبت إلى أبي محمد عليه السلام الحديث.

و يعضده ...

✓ مفاتيح الشرائع، ج ٣، ص ٣٠:

و للقناة ألف ذراع في الرخوة، و خمسمائة في الصلبة على المشهور، بمعنى عدم جواز أحداث أخرى في ذلك المقدار، لنلا ينتقل ماء الأولى إليها، و إن جاز التصرف الآخر للخبر.

و في غيره اقتصر على خمسمائة من غير تفصيل، وحده الإسكافي بما ينتفي به الضرر، و مال إليه في المختلف، و اختاره الشهيد الثاني، و هو المعتمد جمعا بين ما دلّ على نفي الإضرار و على جواز الإحياء من غير تحديد، لضعف تلك الاخبار، و للصحيح: في رجل كانت له قناة في قرية فأراد رجل أن يحفر كم يكون بينهما في البعد حتى لا يضرّ بالأخرى في أرض إذا كانت رخوة أو صلبة؟ فوقع عليه السلام: على حسب أن لا يضرّ أحدهما بالآخر إن شاء الله.

✓ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ١٢، ص ٤١٣:

و مستند التحديد المذكور في العين رواية مسمع بن عبد الملك عن الصادق عليه السلام قال: «قال رسول الله ﷺ: ما بين العين إلى العين

داده‌اند به این نحو که حداقل فاصله همان پانصد متر در ارض صلبه و هزار متر در ارض رخوه است و کمتر از آن جایز نمی‌باشد، متنها با رعایت این فاصله اگر باز هم موجب ضرر شود، جایز نیست و فاصله باید در حدی باشد که موجب ضرر نباشد. بنابراین مشهور به این روایت در مورد خودش عمل نکرده‌اند.

جهت دوم اینکه با صرف‌نظر از اینکه به این روایت در مورد خودش عمل نشده، آیا می‌توان از آن در ما نحن فیه استفاده کرد یا خیر؟

ممکن است گفته شود می‌توان این روایت را در ما نحن فیه تطبیق کرد و از آن استفاده کرد در صورتی که چاپ و نشر پول اضافی موجب ایراد ضرر بر دیگران به جهت کاهش قدرت خرید پول در دست آنها شود جایز نیست، همان‌طور که اگر حفر بئر موجب ایراد ضرر بر چاه دیگری شود جایز نیست.

در جواب می‌گوییم: این استدلال به دو جهت قابل مناقشه است: **اولاً**: چشمه یا چاهی که ابتدا در آن ارض احداث شده، دارای حریم است و حریم جزء آن چشمه یا چاه محسوب می‌شود و نمی‌توان گفت کسی چشمه یا چاه حفر کند ولی حریم نداشته باشد و مثلاً اطراف آن را بتن بریزند؛ چراکه اگر چشمه یا چاه حریم نداشته باشد و زه کشی نشود، اصلاً نمی‌تواند آب بکشد و کارایی ندارد، لذا حریم نیز جزء آن چشمه یا چاه محسوب می‌شود. و ما می‌دانیم حتی در احیاء اراضی موات یا نظیر آن از کارهای دیگری که انجام می‌شود هرچند اسمش احیاء نباشد، باید آنچه که حریم محسوب می‌شود و استفاده از احیاء یا نظیرش متوقف بر آن است، آن هم مورد حمایت قرار بگیرد و تصرف در آنها جایز نیست.

بنابراین وقتی کسی برای قریه‌ای در یک محیط آزادی چاه می‌زند، دیگران نباید در حریم چاه او اقدام به حفر چاه کنند؛ زیرا تصرف در حریم چاه او کرده و موجب ایراد ضرر بر او می‌شوند. لذا صاحب چاه اول، از ابتدا نسبت به آن حریم حق داشته و تصرف در حریم چاه او برای دیگران حرام است. نظیر اینکه کسی زمینی را احیاء کند و شخص دیگری اطراف زمین او را احیاء کند به گونه‌ای که هیچ بارانداز و جای تنفسی

خمسائة ذراع». و رواية السكوني عنه عليه السلام أن رسول الله ﷺ قال: «ما بين بئر المعطن إلى بئر المعطن أربعون ذراعاً، وما بين بئر الناضح إلى بئر الناضح ستون ذراعاً، وما بين العين إلى العين - يعني القناة - خمسائة ذراعاً».

و دلّ علی التفصیل روایة عقبه بن خالد عن الصادق عليه السلام قال: «يكون بين البئرين إذا كانت أرضاً صلبة خمسائة ذراع، وإن كانت أرضاً رخوة فألف ذراع». و هذه الأخبار - مع ضعف سندها - مختلفة التقدير، و مقتضية لعدم الفرق بين البئر و العين، و أن البئر يمنع فيها من إحداث أخرى في ذلك المقدار كالعين، لا كما أطلقه الفقهاء. و لضعف المستند حدّ ابن الجنيّد بما ينتفي معه الضرر. و مال إليه في المختلف، جمعا بين ما دلّ على نفي الإضرار و على جواز الإحياء من غير تحديد. و هذا أظهر، و إن كان الأول أشهر.

برای زمین او نگذار، کار او جایز نیست.^۶ [بر خلاف ما نحن فیه که از ابتدا حقّی برای صاحب پول ثابت نیست که ارزش آن دچار نوسان نشود].

ثانیاً: مورد این روایت جایی است که کسی تصرف فیزیکی می‌کند؛ یعنی با حفر چاه جدید موجب می‌شود آبی که مثلاً ثانیه‌ای بیست لیتر بوده فرضاً به ۱۵ لیتر برسد. به تعبیر دیگر صاحب چاه اولی این حق را داشته که در یک حد معقولی ثانیه‌ای فلان لیتر آب از آن چاه یا چشمه استحصال کند، برخلاف ما نحن فیه که این چنین حقّی وجود ندارد؛ یعنی قیمت و ارزش پول، حقّ تثبیت شده‌ای از جانب شارع نیست، بلکه می‌دانیم و قطعی است که قیمت خاصّ، حقّ هیچ‌کس نیست؛ چه کالا باشد و چه چیز دیگر. و قیمت از ابتدا به نحو شناور قرار داده شده است که تابع بالا رفتن و پایین آمدن عرضه و تقاضاست که هرکدام هم عوامل خود را دارند. بدین جهت است که روایت می‌فرماید «أثما السعر الى الله»؛ یعنی قیمت فقط به دست خداست.

به هر حال مورد این روایت با فرض مسئله متفاوت است؛ در این روایت فرض آن است که حجم فیزیکی کم می‌شود و نمی‌توان آن را با جایی مقایسه کرد که قیمت و ارزشش کم می‌شود. اگر می‌خواهند تنظیر برای ما نحن فیه بیان کنند باید چنین مثال بزنند که کسی چاهی در منطقه‌ای حفر کند بدون اینکه تصرف فیزیکی در حریم چاه قبل کند و بدون اینکه موجب کاهش حجم آب خروجی آن شود، اما به جهت اینکه چاه قبلی از انحصار خارج شده و رقیب پیدا کرده، باعث شود که قیمت آن چاه مثلاً از پنج میلیارد تومان به یک میلیارد تومان کاهش پیدا کند، در این فرض هیچ‌کس نمی‌تواند قائل به حرمت حفر چاه جدید شود.

إن قلت: در بحث **ضمان مقبوض به عقد فاسد** این مسئله مطرح شده بود که اگر کسی شیئی را [در مکان یا زمانی] غصب کند [که قیمت بالایی دارد و عین آن را حفظ کند و در مکان یا زمانی تحویل دهد که قیمت بسیار کمتری دارد، شما پذیرفتید که این **اختلاف قیمت شدید** مورد **ضمان** است، ولیکن ما نحن فیه نیز چنین باشد و **افت قیمت پول‌های مردم** به واسطه نشر پول اضافی، مورد **ضمان** باشد؛ به این معنا که مردم نسبت به آن قیمت ذی‌الحق باشند]. **توضیح بیشتر** اینکه:

در آنجا این مسئله مطرح شد که اگر کسی مثلاً یک قالب یخ را در تابستان غصب کند به نحوی که ضمان داشته باشد و عین آن را نگهداری کند بدون اینکه تلف شود - اگر تلف شود روشن است که چون

۶. اینکه بعضی زمین‌ها حریم ندارد، به خاطر این است که اصلش ملک کسی بوده و آن را قطعه‌قطعه کرده و فروخته است، لذا احیاء صادق نیست و زمین تقسیم شده حریم ندارد مگر حریمی که برای کل بوده است.

یخ قیمی است، ضمان به قیمت تعلّق می‌گیرد، و بحث می‌شود که قیمت یوم التلف مراد است یا یوم الأداء - و شش ماه بعد در زمستان آن قالب یخ را تحویل مالکش بدهد یا ظرف آب کسی را در دل کویر به انگیزه رفع تشنگی یا هر انگیزه دیگری غصب کند ولی بدون اینکه از آن استفاده کند وقتی به کنار شط یا داخل شهر رسید که آب فراوان بود آن ظرف آب را تحویل مالک بدهد، در این مثال اگر فرضاً قیمت قالب یخ در تابستان یا ظرف آب در دل کویر هزار واحد باشد ولی قیمت یخ در زمستان یا آب در کنار شط یا داخل شهر ده واحد باشد، آیا ضمان این افت قیمت بر عهده غاصب می‌باشد یا خیر؟ البته در اینجا بحث‌های دیگری هم مطرح می‌شود از جمله اینکه آیا منافع مستوفاه و نیز غیر مستوفاه عین مورد ضمان می‌باشد یا خیر، منتها این مباحث فعلاً از محل بحث ما خارج هستند و فعلاً فرض می‌کنیم منافع مستوفاه نداشته و منافع غیر مستوفاه را هم یا ضامن نیست و یا اصلاً نداشته است.

مشهور گفته‌اند اگر عین را برگرداند دیگر ضامن نیست، هرچند قیمتش از هزار واحد مثلاً به ده واحد رسیده باشد و نهایت اگر کلاً از قیمت ساقط شود شاید بعضی گفته باشند که آن قیمت مورد ضمان است.

نظر برگزیده ما در آن مبحث این شد که در چنین مواردی **افت‌های شدید قیمت نیز مورد ضمان است**^۷ و این قول را تقویت کردیم، همان‌طور که سید محشین^۸ در حاشیه بر مکاسب قائل به این قول شده‌اند. به هر حال بعید نیست که بگوییم **سیره عقلاییه غیر مردوعه بر ضمان افت شدید قیمت** است به گونه‌ای که صرف برگرداندن عین کافی نیست. اما اینکه ضمان این افت قیمت چگونه است؛ آیا باید عین را برگرداند و

^۷. مراجعه شود به کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۴۸.

^۸. حاشیه‌المکاسب (للیزدی)، ج ۱، ص ۹۸:

قوله و يؤيده فحوى حكمهم إلخ

أقول والظاهر إجماعهم على ذلك وهو مطابق للقاعدة أيضا إذ لا فرق بين المقام وسائر الموارد التي له في ذمته كلي من حنطة أو شعير أو نحو ذلك قرضا أو ثمنا للمبيع أو مثمنا أو نحو ذلك و كان مماطلا في أدائه في زمان علو قيمته ثم أعطاه في زمان نقص قيمته فإنه لا شيء عليه غيره و كذا الحال لو نقص قيمة العين مع بقائها فإنه لا ينتقل إلى البدل و لا يضمن التفاوت نعم يشكل الحال في بعض الصور كما إذا صدق عليه أنه فوت عليه مقدارا من مالیه ماله و هذا إنما يكون في ما لو كان بانيا على بيع غيره عينه في حال زيادة قيمتها فغصبها منه ثم ردّها بعد ما نقصت لكن الظاهر عدم التزامهم بذلك فإنهم صرحوا بعدم ضمان تفاوت القيمة من غير تفصيل من غير خلاف بينهم في ذلك قال في الشرائع و لو كان المغضوب بحاله رده و لا يضمن تفاوت القيمة السوقية و في الجواهر بلا خلاف أجده فيه بينا بل في المسالك نسبتة إلى أكثر أهل العلم لأن الفائت رغبات الناس لا شيء من المغضوب خلافا لشذاذ من العامة و خصوصا إذا فاتت القيمة ثم عادت إلى ما كانت وقت الغصب نعم لو كان التفاوت بسبب نقصان في العين ضمن ذلك انتهى و قاعدة الضرر غير معمول بها في أمثال المقام فبناء على حاجتها إلى الجابر لا يجوز الرجوع إليها في المقام أ لا ترى أنهم لم يحكموا بالضمان في ما لو منعه عن بيع ماله في حال وجود المشتري بالزائد و كذا لو حبسته عن الكسب نعم في حبس العبد ضامن لأن منافع العبد مال فيكون من باب التلف و هكذا في نظائر ذلك.

ما به تفاوت قیمت را هم پرداخت کند و یا اینکه ضمان کلاً تبدیل به قیمت می‌شود، خودش یک بحث جداگانه‌ای است که فعلاً درصدد بررسی آن نیستیم.

بنابراین در فرض افت شدید قیمت، صرف برگرداندن عین کافی نیست و از اینجا معلوم می‌شود که قیمت سوقیه عین هم می‌تواند مورد ضمان باشد. متنها در اینجا این بحث مطرح می‌شود که فرض مذکور چه تفاوتی با ما نحن فیه یعنی کاهش [شدید] ارزش پول در دست مردم به واسطه چاپ پول اضافی دارد که بیان کردیم با صرف نظر از قانون و اختیارات حاکمیت، چاپ پول اضافی مانعی ندارد و افت ارزش پول در دست مردم مورد ضمان نیست و قاعده لاضرر هم جاری نمی‌باشد؟

قلت: همان طور که قبلاً اشاره کردیم ما مقدار و کیفیت ضمان را براساس سیره عقلاییه اثبات کردیم، و وجه تفاوت ما نحن فیه با بحث مذکور در این است که در آنجا عقلاء در شرایط مذکور، افت شدید قیمت را مورد ضمان می‌دانند؛ چراکه عین با تمام اوصافش تحت ضمان بوده و از جمله اوصاف، قیمت سوقیه آن است و از طرف دیگر کسی که ضامن است، استیلای فیزیکی بر آن عین داشته است و اگر در آنجا هم استیلای فیزیکی نبود، ما قائل به ضمان نمی‌شدیم. برخلاف ما نحن فیه که منتشر کننده پول اضافی اصلاً استیلای فیزیکی بر پول‌های دیگران ندارد، بلکه پول مردم دست خودشان است و همان طور که دیگران در اموال خودشان می‌توانند تصرف کنند، او هم در مال خودش تصرف کرده و محدودیتی برای دیگران ایجاد نکرده است. و همان طور که دیگران مجاز هستند پول جدیدی را ابداع کنند، او هم مجاز بوده و اختیاری را از کسی سلب نکرده است، لذا نمی‌توان قائل به ضمان شد.

بنابراین در ما نحن فیه یک فضایی بوده که آن فرد حق داشته در نفس، جان و مالش تصرف کند همان طور که دیگران حق دارند در نفس، جان و مالشان تصرف کنند، الا اینکه آن فرد زرنگ‌تر و خلاق‌تر بوده و توانسته چیزی را ابتکار کند که نتیجه‌اش آن است که رغبت مردم به پولی که دست دیگران است کم می‌شود. و این ربطی ندارد به جایی که کسی مال ثابت دیگری را غصب کند و زمانی برگرداند که قیمت سوقیه‌اش افت شدید کرده است. بنابراین فرع مذکور را نمی‌توان به عنوان نقض بر ما نحن فیه قرار داد.

والحمد لله رب العالمین

تقریر و تنظیم: جواد احمدی

منابع یابی: فرید قیاسی